

جهانی شدن نئولیبرالیزم و کشورهای جنوب



فیدل کاسترو

جهانی شدن نئولیبرالیزم و کشورهای جنوب

آن چه در زیر می خوانید، برگردان سخن رانی افتتاحیه ی اجلاس «گرو ۷۷» است، که توسط فیدل کاسترو، رئیس جمهور کوبا و میزبان این نشست در هاوانا، در ۱۲ آوریل ۲۰۰۰، ایراد شد. «گروه ۷۷» یک سال بعد از کنفرانس بلگراد، که به ابتکار تیتو و ناصر و نهرو برای ایجاد «جنبش غیرمتعهدها» ایجاد شد، در سال ۱۹۶۲ در قاهره به وجود آمد.

برگردان حاضر از متن انگلیسی سخن رانی، منتشره در مجله ی «مانتلی ریویو»، شماره ی ژوئیه- اوت سال ۲۰۰۰، صورت گرفته است.



عالی جنابان، نمایندگان و مهمانان محترم!

بشریت هرگز این چنین پتانسیل علمی و تکنیکی قوی و چنین ظرفیت فوق العاده ای برای تولید ثروت و رفاه به خود ندیده است. اما هیچ گاه نیز اختلاف و نابرابری این گونه در دنیا عمیق نبوده است. امروزه، شگفتی های تکنیکی- که جهان را در رابطه با ارتباطات و مسافت ها، کوچک تر کرده است- با شکاف روزافزون ثروت و فقر، توسعه و عقب افتادگی، هم زیستی می کند.

جهانی شدن، واقعیت عینی ای است که بر این حقیقت تأکید می ورزد، که همه ی ما مسافران یک کشتی- یعنی جهانی که در آن زندگی می کنیم- هستیم. اما، مسافران این کشتی تحت شرایط بسیار متفاوتی سفر می کنند. اقلیت

ناچیزی در کابین های لوکس، که مجهز به اینترنت و تلفن های موبایل و امکان دسترسی به شبکه های ارتباطات جهانی است، سفر می کنند. آن ها از رژیم غذایی بسیار موزون و مغذی فراوان و هم چنین از منابع آب تمیز برخوردارند. آن ها به مراقبت های پیچیده ی پزشکی و به فرهنگ دسترسی دارند.

اکثریت عظیم رنج دیده، اما در شرایطی مسافرت می کنند که شباهت به تجارت وحشتناک برده از آفریقا به مستعمرات گذشته در آمریکا دارد. ۸۵ درصد مسافران این کشتی، در گوشه ی کثیفی از آن سکان داده شده، از گرسنگی و بیماری و درماندگی رنج می برند. بدیهی است که این کشتی بیشتر از آن بی عدالتی حمل می کند، که بتواند شناور باقی بماند. این کشتی مسیری آن چنان غیرمنطقی و بی معنی ای را طی می کند، که نمی تواند به بندر امنی برسد. به نظر می رسد، که مقرر است این کشتی با یک کوه یخ شناور تصادم بکند. اگر چنین اتفاقی بیافتد، ما همه با آن غرق خواهیم شد.

سران دولت ها و حکومت های حاضر در این گردهمایی، که اکثریت عظیم رنجبران را نمایندگی می کنند، نه فقط حق، بلکه وظیفه دارند سکان این کشتی را به دست گرفته و آن مسیر مصیبت بار را اصلاح کنند. این وظیفه ی ماست، که جای به حق خود را به عنوان ناخدای کشتی به دست گرفته و تسهیلاتی را فراهم کنیم، که همه ی مسافران آن بتوانند تحت شرایط همبستگی، برابری، و عدالت مسافرت کنند.

طی دو دهه ی گذشته، جهان سوم مکرراً به یک گفتمان ساده انگارانه گوش فرا داده است، ضمن این که در این مدت تنها یک سیاست واحد بر جهان سوم غالب بوده است. به ما گفته شده است، که بازارهای کنترل نشده،

خصوصی سازی به منتهای درجه، و کناره گیری دولت از فعالیت های اقتصادی، اصول خطاناپذیر ترغیب توسعه ی اقتصادی و اجتماعی می باشند.

در این راستا، کشورهای توسعه یافته، به ویژه ایالات متحده آمریکا، شرکت های فراملیتی که از چنین سیاست هایی نفع می برند و صندوق بین المللی پول در دو دهه ی گذشته نظم اقتصاد جهانی را به نحوی سازمان داده اند، که در تخاصم شدید با پیش رفت کشورهای ماست و کم ترین ظرفیت را برای حفظ و حراست جامعه و محیط زیست دارد.

جهانی شدن، در رابطه تنگاتنگی با نمودهای نئولیبرالیسم همراه بوده است. بنابر این، آن چه که جهانی می شود، نه توسعه، بلکه فقر است؛ نه احترام به حاکمیت ملی دولت های ما، بلکه تجاوز به آن است، نه همبستگی مابین مردم کشورهای ما، بلکه رواج هر کسی برای خودش در شرایط رقابتی نابرابر در بازاری است که جهانی می شود. دو دهه به اصطلاح اصلاحات ساختاری نئولیبرالی، شکست های اقتصادی و فجایع اجتماعی به بار آورده است. این وظیفه ی سیاست مداران مسئول است، که با این مشکلات- از طریق تصمیمات لازم الاجرائی که به نجات جهان سوم از این بن بست کور منتهی شود- مقابله کنند.

ورشکستگی اقتصادی، بدیهی است. تحت سیاست های نئولیبرالی، اقتصاد جهان در سال های ۱۹۸۸-۱۹۷۵ رشدی را تجربه کرد، که به سختی به نصف آن رشدی می رسید که در فاصله ی سال های ۱۹۷۵-۱۹۴۵ از طریق سیاست های عدم کنترل کینزی و شرکت فعال دولت ها در اقتصاد کسب شده بود.

در آمریکای لاتین، جایی که نئولیبرالیسم با وفاداری کامل به اصول اجرا شد، رشد اقتصادی در مرحله ی نئولیبرالی بالاتر از آن چیزی نبود، که تحت سیاست های توسعه توسط دولت به دست آمده بود. در پایان جنگ جهانی دوم، آمریکای لاتین، هیچ گونه بدهی ای نداشت. اما امروزه، ما تقریباً یک تریلیون دلار بدهکاریم. این بالاترین بدهی سرانه در دنیا است. هم چنین بزرگ ترین اختلاف درآمد مابین ثروتمند و فقیر در دنیا در این منطقه به چشم می خورد. در آمریکای لاتین، امروزه- در مقایسه با حتی سخت ترین دوران تاریخ خود بیشترین تعداد فقیر، بیکار و گرسنه وجود دارد. برای حجم تولیدات، تحت نئولیبرالیسم، اقتصاد جهانی سریع تر از گذشته رشد کرده است. اما، عدم ثبات، سودجویی، بدهی های خارجی، و معاملات نابرابر افزایش یافته اند. در چنین شرایطی، هنگامی که فقر و نابرابری و شکاف بین شمال ثروتمند و کشورهای فقیر جنوب مداوماً گسترش می یابد، گرایش بیشتری به بروز بحران های مالی وجود دارد. بحران، عدم ثبات، آشفتگی و پلاتکلیفی، رایج ترین لغات برای توصیف نظم اقتصاد جهانی در دو سال گذشته بوده اند. بی نظمی ای که با نئولیبرالیسم و تسهیل حساب سرمایه همراه بوده است، تأثیر عمیق منفی ای بر اقتصاد دنیا داشته است؛ جایی که رونق سوداگری ارزی و بازارهای فرعی سهام و سوداگرانه آمیزترین عملیات روزانه، به مبلغی نه کمتر از سه تریلیون دلار می رسد. کشورهای ما وادار شده اند، که اطلاعات اقتصادی و مالی خود را راحت تر در اختیار همگان بگذارند و نسبت به نظارت بانک ها مؤثرتر عمل کنند. اما نهادهای مالی -چون بازارهای فرعی سهام- از دادن اطلاعات در مورد فعالیت های خود قصور می ورزند، بر عمل کرد آنان قانونی حکم نمی کند، و بودجه ی

فعالیت های مالی ای را می پردازند، که بر همه ی اندوخته های موجود در بانک های کشورهای جنوب پیشی می گیرد.

حرکت های سرمایه در کوتاه مدت، در یک محیط سوداگری لجام گسیخته، کشورهای جنوب را در مقابل هر اتفاق خارجی ضربه پذیر کرده است. جهان سوم مجبور شده است، ذخائر مالی را ثابت نگه داشته و مقروض بماند، تا اندوخته های ارزی را حفظ کند، با امید به این که برای مقاومت در مقابل حمله ی سوداگران بتواند مقاومت کند. بیش از بیست درصد درآمدهای مالی کسب شده ی ما در چندین سال گذشته، به مثابه ی اندوخته های ثابت باقی مانده اند. اما این اندوخته ها، همان گونه که بحران مالی اخیر آسیای جنوب شرقی ثابت کرده است، برای مقاومت در مقابل چنین حمله ای کافی نبوده اند.

امروزه، ۷۲۷ میلیارد دلار اندوخته های بانک های مرکزی دنیا، در ایالات متحده وجود دارد. این بدان معنی است، که کشورهای فقیر از طریق اندوخته های خود به ثروتمندترین و قدرتمندترین کشور دنیا، تأمین مالی ارزان و درازمدت عرضه می کنند. در حالی که این چنین اندوخته هایی می توانست در زمینه ی پیش رفت اقتصادی و اجتماعی، سرمایه گذاری شوند. اگر کوبا توانسته است به آموزش، بهداشت و درمان، فرهنگ، علوم، ورزش و به دیگر برنامه های خود- علی رغم چهار دهه محاصره ی اقتصادی- به طور موفقیت آمیزی ادامه بدهد، چیزی که هیچ کس در جهان مورد سوال قرار نمی دهد، و نیز توانسته است توان ارز خود را در رابطه با دلار آمریکا در عرض پنج سال اخیر برای بار هفتم بالا ببرد، مدیون

وضعیت ممتاز خود به عنوان کشوری است، که عضو صندوق بین المللی پول نیست.

آن سیستم مالی ای که این چنین ذخایر عظیمی را ثابت نگه می دارد، آن چه که شدیداً مورد نیاز کشورها است تا خود را در مقابل بی ثباتی ناشی از آن سیستمی که فقیر را به تأمین مالی ثروتمند وامی دارد، حفظ کنند، باید از بین برود. صندوق بین المللی پول، سازمان مجسمی از سیستم پولی موجود است، که ایالات متحده از قدرت و تو بر تصمیمات آن برخوردار است.

تا آن جایی که به آخرین بحران مالی مربوط می شود، صندوق بین المللی پول، عدم بصیرت و برخورد خام خود نسبت به این وضعیت را به نمایش گذاشت. صندوق بین المللی پول، شرایطی که سیاست های توسعه ی اجتماعی حکومت ها را فلج می ساخت؛ خطرات جدی محلی به وجود می آورد؛ و از دسترسی به ذخایر ضروری، هنگامی که بیش از همه مورد نیاز بود، مانعت می کرد را به این کشورها تحمیل کرد.

زمان آن فرا رسیده، که جهان سوم قویاً خواهان انحلال چنین سازمانی شود؛ سازمانی که نه برای اقتصاد جهان ثبات فراهم می سازد و نه در جهت ارائه ی کمک مالی برای مقابله با بحران های مالی کشورهای بدهکار کاری می کند؛ برعکس، از بستن کاران حمایت و به آن ها کمک می کند. این چه نوع عقلانیت و اخلاقی در نظم پولی بین المللی است، که به چندین تکنوکرات که مقاوم هایشان به حمایت آمریکا وابسته است، اجازه می دهد تا در واکنشگتن برنامه های اصلاح اقتصادی مشابهی را برای اجرا در کشورهای مختلف- جهت دست و پنجه نرم کردن با مشکلات ویژه ی جهان سوم- طرح ریزی کنند؟

وقتی که برنامه های اصلاحی، هرج و مرج اجتماعی به بار می آورد و ملت ها را با همه ی ذخایر انسانی و طبیعی همان گونه که در اندونزی و اکوادور اتفاق افتاد- فلج و بی ثبات می کند، چه کسی مسئولیت می پذیرد؟ برای جهان سوم بسیار اهمیت دارد، که در جهت از بین بردن چنین سازمان شری- و فلسفه ای که بر آن استوار است- و برای جایگزین ساختن آن با یک نظم مالی بین المللی که بر اساس دمکراتیکی عمل نماید- و در آن، چند کشور حق و تو نداشته باشند- فعالیتی را سازمان دهد. سازمانی که فقط از بستان کاران ثروتمند دفاع نماید و شرایط مداخله گر را تحمیل نکند؛ سازمانی که با کنترل بازارهای مالی، جلوی سوادگری لجام گسیخته را بگیرد.

یک راه مناسب برای انجام این امر، وضع حداقل یک درصد مالیات- و نه یک دهم درصد پیشنهاد زیرکانه ی آقای توبین- بر فعالیت های سوداگرانه ای است، که برای ایجاد یک صندوق مالی بزرگ لازم است؛ صندوقی که سالانه بیش از یک تریلیون دلار برای دامن زدن به توسعه ی واقعی، قابل دوام و همه جانبه در جهان سوم را تأمین کند.

بدهی خارجی کشورهای در حال توسعه، اعجاب انگیز است، نه فقط به خاطر سطح وحشتناک بالای این بدهی ها، که به دلیل مکانیسم ظالمانه ی انقیاد و استثمار و قواعد باور نکردنی ای است که توسط کشورهای توسعه یافته تحمیل شده است. این بدهی، در حال حاضر از ۲/۵ تریلیون دلار تجاوز می کند و در دهه ی کنونی، نسبت به سال های ۱۹۷۰؛ به طور خطرناک تری در حال افزایش است. بخش بزرگی از این بدهی جدید، می تواند به راحتی در

بازارهای دست دوم دست به دست بشود. این بدهی اکنون پراکنده تر است و در نتیجه، تجدیدنظر در نحوه ی بازپرداخت آن مشکل تر است.

یک بار دیگر باید آن چه را که از سال ۱۹۸۵ گفته ایم، تکرار کنم: این بدهی تا کنون پرداخت شده بود، اگر چنان چه روشی که قراردادهای بسته شده اند، رشد سریع و خودسرانه ی نرخ بهره به دلار آمریکا در دهه ی اخیر، و تنزل قیمت کالاهای اولیه- که منبع اصلی درآمد کشورهای توسعه یافته است- مورد ملاحظه قرار می گرفت. هنگامی که برای پرداخت بهره باید قرض گرفت، دایره ی منحوس بدهکاری تسلسل می یابد. امروزه، بیش از هر زمان دیگری روشن است که این بدهی نه یک مقوله ی اقتصادی، بلکه یک امر سیاسی است و راه حل سیاسی می طلبد. غیرممکن است که بتوان این واقعیت را نادیده گرفت، که حل این مشکل اساساً می باید از آنان که منابع و قدرت را در اختیار دارند- یعنی کشورهای ثروتمند- نشنت بگیرد.

اصطلاح «ابتکار کاهش بدهی کشورهای فقیر شدیداً مقروض»، نامی طولانی است که نتایجی ضعیف را به نمایش می گذارد. این سیاست را تنها می توان تلاشی مضحک جهت کاهش ۸/۳ درصد از کل بدهی های کشورهای جنوب توصیف کرد. تقریباً پس از چهار سال از آغاز آن، فقط چهار کشور از فقیرترین سی و سه کشور، از عرصه ی بغرنج «کاهش بدهی» گذشتند. آن هم به دلیلی ساده، که یک رقم ناچیز ۲/۷ بیلیون دلاری از بدهی شان- رقمی که ۳۳ درصد مخارج سالانه برای لوازم آرایش در ایالات متحده آمریکا است- بخشیده شده است.

امروزه، بدهی خارجی یکی از بزرگ ترین موانع توسعه است. بمبی آماده برای انفجار پایه های اقتصاد جهان، در شرایط بحران اقتصادی. منابعی که

برای حل پایه ای این مشکل لازم است، در قیاس با ثروت و مخارج کشورهای بیستان کار عظیم نیست. هر ساله، علی رغم پایان جنگ سرد، ۸۰۰ بیلیون دلار صرف تأمین تسلیحات و نیروهای نظامی ایالات متحده می شود؛ در حالی که چیزی نه کمتر از چهار بیلیون دلار صرف مواد مخدر و اضافه بر آن یک تریلیون دلار صرف تبلیغات، که به همان اندازه ی مواد مخدر گمراه کننده است، می گردد. این ها فقط نمونه ای از هزینه های فعلی هستند.

همان گونه که قبلاً گفته ایم، صادقانه و واقع گرایانه بگویم، بدهی خارجی کشورهای جهان سوم غیرقابل پرداخت و غیرقابل دریافت است. تجارت جهانی، به مثابه ی یک وسیله ی تسلط در دست کشورهای ثروتمند است. وسیله ای که تحت جهانی شدن نئولیبرالی، به طور متزایدی برای تداوم بخشیدن و تند و تیز کردن نابرابری استفاده می شود؛ و به صفحه ای برای نزاع شدید بین کشورهای توسعه یافته، بر سر کنترل بر بازارهای کنونی و آینده، تبدیل خواهد شد.

گفتمان نئولیبرال، آزاد سازی تجاری را به مثابه ی بهترین و تنها راه کارآیی و توسعه، توصیه می کند. بر طبق این بینش، همه ی ملت ها باید ابزار حمایت از بازار داخلی خود را کنار بگذارند، و تفاوت در میزان توسعه ی کشورها - هر قدر هم که زیاد باشد- نباید باعث جدایی بین آن ها شود؛ چرا که هیچ آلترناتیو دیگری موجود نیست. پس از مذاکرات سخت در «سازمان تجارت جهانی»، زمان کوتاهی به فقیرترین کشورها، برای دسترسی کامل به این نظام شرور، داده شد.

هنگامی که نئولیبرالیسم به تکرار گفتمان خود مبنی بر فرصت های ایجاد شده توسط تجارت ادامه می دهد، سهم کشورهای در حال توسعه در صادرات

جهان در سال ۱۹۹۸ کمتر از سال ۱۹۵۸، یعنی ۴۵ سال قبل، می باشد. برزیل با مساحتی معادل ۳/۲ میلیون مایل مربع، یک جمعیت ۱۶۸ میلیون نفری و ۵۱/۱ بیلیون دلار صادرات در سال ۱۹۹۸، از هلند با مساحتی معادل ۱۲/۹۸۷ مایل مربع، جمعیت ۱۵/۷ میلیون نفری و صادرات ۱۹۸/۷ بیلیونی در همان سال، کمتر صادرات دارد.

آزاد سازی تجاری، اساساً شامل از بین بردن یک جانبه ی ابزار حمایت از بازار داخلی کشورهای جنوب است. در عین حال، کشورهای توسعه یافته از انجام و ایجاد تسهیلات برای صادرات جهان سوم خودداری می کنند. ملت های غنی، آزاد سازی در بخش های استراتژیک تکنولوژی پیش رفته را دامن می زنند؛ بخش هایی که در آن از مزایای فوق العاده ای برخوردار هستند و بازارهای کنترل نشده این مزایا را افزایش نیز می دهند. این ها، رشته های کلاسیک خدمات، تکنولوژی، بیوتکنولوژی و ارتباطات می باشند.

از سوی دیگر، رشته های کشاورزی و نساجی، دو بخش مخصوصاً مهم در کشورهای ما، حتی قادر نبوده اند محدودیت هایی را که در جلسه ی مجارستان بر آن توافق شده بود، از بین ببرند. زیرا این بخش ها مورد توجه ی کشورهای توسعه یافته نبودند. میانگین تعرفه ی گمرکی ای که بر تولیدات صادراتی کشورهای در حال توسعه از سوی «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه»- یعنی کلوپ ثروتمندترین کشورها- بسته شده است، چهار برابر تعرفه ای است که اعضای خود این کلوپ در بین خود اعمال می کنند. بنابر این، یک دیوار واقعی از موانع غیر گمرکی برپا شده است، که راه را بر کشورهای جنوب بسته است.

هم زمان، یک گفتمان ماوراء لیبرالی ریاکارانه در تجارت جهانی پا گرفته است، که با سیاست تبعیضی حمایت از تولیدات داخلی کشورهای شمال خوانایی دارد. کالاهای پایه ای هنوز ضعیف ترین حلقه در تجارت جهان هستند. این چنین کالاهایی، در ۶۷ کشور جنوب، حدود ۵۰ درصد درآمد صادراتی آن ها را تشکیل می دهند. موج نئولیبرال، تدابیر حفاظتی مشمول کالاهای پایه ای را لغو کرده است. حکم نهایی بازار، هیچ گونه استثنایی را نمی تواند تحمل بکند. به همین جهت، «عهدنامه های کالاهای پایه ای» و دیگر مقررات حفاظتی که برای مواجهه با تجارت نابرابر طرح ریزی شده بودند، رها شده اند. به همین دلیل است، که امروزه قدرت خرید کالاهایی چون شکر، کاکائو، قهوه و غیره ۲۰ درصد آن چیزی است که در سال های ۱۹۶۰ بود. در نتیجه، این قیمت ها حتی مخارج تولید را هم تأمین نمی کنند

رفتار مخصوص و متمایزی نسبت به کشورهای فقیر در نظر گرفته شده است، و نه به مثابه ی یک حرکت مقدماتی اولیه در راه عدالت و برآورد نیازی که نمی توان نادیده گرفت، بلکه به مثابه ی یک عمل خیریه ی موقت. در واقع، چنین رفتار متمایزی، نه تنها تفاوت های فاحش در توسعه را - تفاوت هایی که از استفاده از معیارهای مشابه برای ثروتمند و فقیر جلوگیری می کند- به رسمیت می شناسد، بلکه یک گذشته ی تاریخی استعماری، که غرامت می طلبد را نیز مشروعیت می دهد. شکست نشست سیاتل، بیزاری و هم چنین مخالفت با سیاست های نئولیبرال در بخش های رشدیابنده ی افکار عمومی- هم در کشورهای جنوب و هم در کشورهای شمال- را نشان داد.

ایالات متحده آمریکا، «نشست مذاکراتی تجاری» را که می‌بایست در سیاتل به عنوان گام بعدی در راه آزاد سازی تجارت- علی‌رغم، یا صرفاً بدون در نظر گرفتن «قانون تجارت خارجی» تجاوزگر و تبعیض آمیزش- که هنوز در دست اجراست، معرفی کرد. این قانون شامل بندهایی است مانند «سوپر ۳۰۱»، که یک نمود واقعی از تبعیض و تهدید بر اعمال محاصره‌ی اقتصادی بر دیگر کشورها است؛ محاصره‌ی اقتصادی به دلایلی از فرض وجود تعرفه‌ها علیه کالاهای آمریکایی گرفته، تا آن صلاحیت اختیاری، دل‌بخواه و اغلب بدبینانه‌ای که آن دولت تصمیم می‌گیرد بر پایه‌ی آن به دیگران حقوق بشر را دیکته کند. در سیاتل، شورش‌های علیه نئولیبرالیسم وجود داشت. آخرین نمود آن، رد «قرارداد چند جانبه‌ی سرمایه‌گذاری» بود. این امر نشان داد که بنیادگرایی بازار متهاجم، که خسارات‌های عظیمی به کشورهای ما وارد ساخته، قویاً و به‌طور شایسته‌ای مطرود جهان شده است.

علاوه بر مصیبت‌های اقتصادی فوق‌الذکر، گاهی افزایش فوق‌العاده‌ی قیمت نفت بر بدتر کردن شرایط در کشورهای جنوب- که روی هم رفته واردکنندگان این منبع حیاتی هستند- کمک می‌کند. کشورهای جهان سوم، تقریباً ۸۰ درصد نفت تجاری سراسر دنیا را تولید می‌کنند، که ۸۰ درصد از آن به کشورهای توسعه‌یافته صادر می‌شود.

ملت‌های ثروتمند قادر هستند از پس هر قیمتی برای انرژی‌ای، که جهت مصرف‌رهای آن‌ها به‌ی‌زای نابودی محیط زیست مصرف می‌شود، برآیند. در ایالات متحده، مصرف‌سرانه‌ی انرژی معادل ۸/۱ تن نفت است. در حالی که در کشورهای جهان سوم، این رقم ۰/۸ تن و در فقیرترین آن‌ها فقط ۰/۳ تن می‌باشد. هنگامی که قیمت نفت از بشکه‌ی ۱۲ دلار به‌طور ناگهانی به

۳۰ دلار و یا بیشتر افزایش می یابد، این امر تأثیر مخربی بر ملت های جهان سوم می گذارد. این افزایش، علاوه بر بدهی های خارجی، نرخ پایین کالاهای پایه ای این کشورها، و بحران های مالی و تأثیر منفی شرایط نابرابر حاکم بر آن ها، بر این کشورها سنگینی می کند. اکنون ما وضعیت نابسامان مشابهی را که دوباره در میان ملت های جنوب سر برآورده است، مشاهده می کنیم.

نفت خام، ماده ی حیاتی مورد نیاز جهانی است که معمولاً خارج از قوانین بازار عمل می کند. شرکت های بزرگ فراملیتی- با کشورهای جهان سومی صادرکننده ی نفت که برای دفاع از منافع خود به آن ها ملحق شده اند- همیشه قادر بوده اند به طریقی قیمت نفت را خود تعیین کنند. نرخ پایین نفت، بیشتر از همه منافع کشورهای ثروتمند که سوخت زیادی به هدر می دهند و کاوش و استخراج ذخایر جدید و توسعه ی تکنولوژی جهت تقلیل مصرف و حفاظت محیط زیست را محدود می کنند و بر صادرکننده های جهان سوم تأثیر می گذارند را تأمین می کند. از جانب دیگر، قیمت بالای نفت به نفع کشورهای صادرکننده است و می تواند به آسانی از سوی کشورهای ثروتمند جذب شود، اما برای اقتصاد بخش عظیمی از جهان ما مضر و مخرب است.

این مثال خوبی است، که نشان می دهد رفتار متفاوت با کشورهای که در مراحل مختلف توسعه هستند، باید به مثابه ی یک اصل ضروری عدالت در تجارت جهانی در نظر گرفته شود. این کاملاً غیرمنصفانه است، که یک کشور فقیر جهان سومی مانند موزامبیک با تولید داخلی ناخالص سرانه ی ۸۴ دلار، همان قیمتی برای چنین ماده ی حیاتی ای را بپردازد، که سوئیس با تولید داخلی ناخالص سرانه ای معادل ۴۳/۴۰۰ دلار می پردازد. این رقم، ۵۱۶

برابر بالاتر از تولید داخلی ناخالص سرانه در موزامبیک است! پیمان سن حوزه، که ۲۰ سال پیش توسط ونزویلا و مکزیک و به همراه گروه کوچکی از کشورهای صادرکننده نفت در منطقه پایه گذاری شد، نمونه‌ی خوبی است از آن چه که می‌شود و باید با در نظر داشتن شرایط ویژه‌ی هر یک از کشورهای جهان سوم انجام داد؛ ضمن این که این بار باید از هر شرط و شروطی، جهت رفتار متفاوت نسبت به این کشورها، پرهیز شود. برخی از کشورها در وضعیتی نیستند که بیشتر از بشکه‌ی ده دلار بپردازند. سایرین هم نمی‌توانند بیشتر از ۱۵ دلار بپردازند، و هیچ کدام نمی‌توانند بیش از ۲۰ دلار برای هر بشکه پرداخت کنند.

به هر حال، دنیای کشورهای ثروتمند- که آمادگی و لخرجی و مصرف‌گرایی را دارد- می‌تواند بیش از بشکه‌ی ۳۰ دلار بپردازد، بدون این که هیچ لطمه‌ای بخورد. از آن جایی که آن‌ها ۸۰ درصد صادرات کشورهای جهان سوم را مصرف می‌کنند، این امر می‌تواند به آسانی نرخ‌ی پایین‌تر از ۲۰ دلار را برای بقیه‌ی ملت‌ها میسر سازد. این امر می‌تواند روش واقعی و مؤثری برای تبدیل نهادهای جنوب، به یک وسیله‌ی قدرتمند برای توسعه‌ی جهان سوم باشد. کاری غیر از این انجام دادن، به مثابه‌ی خودکشی است.

در دنیای جهانی شده، که دانش برای توسعه، کلیدی است، شکاف تکنولوژی بین شمال و جنوب می‌رود که از طریق تشدید خصوصی ساختن تحقیقات علمی و نتایج آن گسترده‌تر شود. اکنون، کشورهای توسعه‌یافته با جمعیتی برابر با ۱۵ درصد جمعیت دنیا، ۸۰ درصد از استفاده‌کنندگان اینترنت را تشکیل می‌دهند. فقط تعداد کامپیوتر موجود در ایالات متحده، بیش از کل کامپیوترهای بقیه‌ی جهان است. این کشورها کنترل ۹۷ درصد امتیاز

اختراعات و بیش از ۹۰ درصد حقوق ناشی از اجازه ی استفاده ی از این اختراعات را در جهان صاحب هستند، در حالی که برای بسیاری از کشورها جنوب، توانایی اقدامی برای کسب حق امتیاز بر مالکیت فکری اصلاً وجود خارجی ندارد.

در تحقیقات خصوصی، عنصر سودآوری بر عنصر نیاز ارجحیت می یابد. عامل حق امتیاز بر مالکیت فکری، دانش را از دسترسی کشورهای در حال توسعه خارج می سازد و قانون امتیاز بر اختراعات کنترل و انتقال دانش- که برای کشورهای جنوب بسیار اهمیت دارد- را به رسمیت نمی شناسد. تحقیقات خصوصی، بر نیازهای مصرف کنندگان ثروتمند متمرکز می شود. واکنش به مناسب ترین تکنولوژی برای پایین نگه داشتن هزینه های درمانی تبدیل شده است، زیرا یک بار مصرف آن می تواند از بیماری جلوگیری کند. اما از آن جایی که واکنش ها سود پایینی را ایجاد می کنند، به نفع داروهایی که مصرف مکرر می طلبند و سود بالاتری به دست می دهند، کنار گذاشته شده اند. داروهای جدید، بهترین گیاهان دارویی و در مجموع بهترین تکنولوژی، به کالاهایی تبدیل شده اند که فقط کشورهای ثروتمند از پس خرید آن ها بر می آیند.

نتایج اجتماعی تیره ی این مسابقه ی نئولیبرالی فاجعه بار، مشهود است. در آمد سرانه در بیش از ۱۰۰ کشور، کمتر از ۱۵ سال قبل است. در لحظه ی حاضر، ۱/۶ بیلیون مردم بدتر از اوایل سال های ۱۹۸۰ روزگار می گذرانند. از بیش از ۸۲۰ میلیون نفر که سوء تغذیه دارند، ۷۹۰ میلیون نفر در جهان سوم زندگی می کنند. پیش بینی شده است که ۵۰۷ میلیون از مردمی که در

کشورهای جنوب زندگی می کنند، زنده نخواهند بود که چهلمین سالگرد خود را ببینند.

در کشورهای جهان سوم که در این جا نمایندگی می شوند، ۲ تن از هر پنج کودک از عدم رشد فکری رنج می برند و از هر ۳ کودک، یک تن دارای کسر وزن است. ۳۰ هزار تن که می توانند نجات یابند، هر روزه می میرند. ۲ میلیون دختر مجبور به تن فروشی شده اند. ۱۳۰ میلیون کودک به تحصیل ابتدایی دسترسی ندارند و ۲۵۰ میلیون نوجوان زیر ۱۵ سال برای امرار معاش مجبور به کار کردن هستند. نظم اقتصادی دنیا، برای ۲۰ درصد از جمعیت دنیا مناسب است و ۸۰ درصد باقی مانده را کنار گذاشته، پست شمرده، و تنزل می دهد.

ما نمی توانیم به همین سادگی بپذیریم، که به مثابه ی پس قراول عقب افتاده، فقیر، و استثمار شده، وارد قرن بعدی بشویم و قربانیان نژادپرستی و بیگانه ترسی، از دسترسی به دانش منع شده و از فرهنگ های خود به دلیل پیام های حاوی تبلیغات مصرف گرایانه ی رسانه های جهانی شده- بیگانه شده باشیم.

برای «گروه ۷۷» دیگر زمان گدایی از کشورهای توسعه یافته و یا زمان دسته بندی های مبتنی بر انقیاد، شکست گرایی و کشتار متقابل گذشته است. اکنون وقت آن است، که برای ارتقای روحیه ی نبرد و اتحاد و همبستگی در دفاع از مطالباتمان بکوشیم. پنجاه سال قبل به ما قول داده شد، که یک روزی بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه دیگر شکافی وجود نخواهد داشت. به ما، نان و عدالت قول داده شده بود. اما امروزه، ما کمتر و کمتر نان و بیشتر بی عدالتی داریم.

دنیا می تواند در تحت نظم نئولیبرالیسم، جهانی بشود، اما حکومت بر بیلیون ها مردمی که گرسنه ی نان و عدالت هستند، غیرممکن است. تصاویر مادران و کودکانی که تحت بلای خشک سالی و دیگر مصیبت های مناطق آفریقا زندگی می کنند، ما را به یاد اردوگاه های اسرای آلمان نازی می اندازد. آن ها ، خاطرات پشته هایی از اجساد و انبوهی از مردان و زنان و کودکان رو به مرگ را به یادمان می آورند.

نورنبرگ دیگری لازم است، تا نظم اقتصادی تحمیل شده بر ما را به محاکمه بکشد. همان نظمی که از طریق گرسنگی و امراض قابل پیش گیری و قابل درمان، هر سه سال یک بار مردان و زنان و کودکان بیشتری را نسبت به همه ی آن تعداد کسانی که در طول شش سال جنگ جهانی دوم کشته شدند، کشتار می کند. ما باید در این جا، درباره ی آن چه که باید در این مورد انجام بشود، بحث کنیم.

در کوبا ما معمولاً می گوئیم: «وطن یا مرگ!» در این گردهمایی کشورهای جهان سوم، باید بگوئیم: «یا ما متحد شده واز نزدیک با یکدیگر همکاری می کنیم و یا می میریم!»
بسیار متشکرم.

منبع: مجله نگاه دفتر هشتم

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶